ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ

فتاوی عالمگیری

مطبع مصطفائی طبع شد
در ۱۲۶۰ مصطفی محمد خان

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6964

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال است و پس از املای ستایش جهان پناهی که حلقه
بندگیش زینت گوش سر تا سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال برای مهر انجلای آئینهٔ ضمیر سخنوران
صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم
پادشاه داد گستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان است انار الله برهانه
نشین اورنگ خلافت فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر است
بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزادهٔ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصه القاب
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر با مهربان عبارت است از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزادهٔ عزیز
بهادر اراده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر پسر سلطان محمد اعظم شاه
بهادر و فرزند زادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر [illegible] شاه عالم بهادر و عمدة الملک [illegible] آن فدوی
اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرائی [illegible] خان فیروز جنگ [illegible]
از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان بهادر [illegible] جنگ میرزای
[illegible] است از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی [illegible] از تربیت خان و حمید فقط اختصار اسم حمید الدین خان بهادر [illegible]
در مقصد از رقعات موسومهٔ پادشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه [illegible]
خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و
بدخشان [illegible] میراث ملک قدیم موروثی توجه مصروف داشتند و [illegible] افواج پادشاهی بسرکردگی مراد بخش [illegible]
[illegible] چنانچه اکثر الولایت فتح هم شد لیکن بسبب [illegible] ناصلگی آن نامراد که بی طلب حضور [illegible] آمد و باستمالت [illegible]

مراد بخش

ومالی اکا فری را باز پرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت محنت و زر ضایع گشت ازینجاست که گفته اند ع
پسر ناخلف خسر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند این فانی را آرزو باقی است بدین غرض که پسرها آنحضرت
با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت تعین نمایند دیگر از ما چه می آید باد چو در تا الیوم حضور شما قندهار را گرفته اید با این مهم
… الکار یا از شما نیست عاقبت … این موذی بود خود آفتاب بسر کوه است بدست آمد چه و نیامد چه شما فکر
خود کنید که درینجا هم چشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالی حضرت اعلی رقعه فرزند سعادت
توام محمد معظم حفظه الله تعالی وسلم از عرض بعرضی ظاهر شد که امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران … کرده اند بفضل الهی
عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهرا آن عرب که خود را سید میگوید ع بدنام کننده نکونامی چند
تعلیم کرده باشد بهر حال … این روز از اعیاد مجوس و باعتقاد کفار هنود روز جلوس بکرماجیت لعین مبدا تاریخ هنود
… و چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله
ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه مهین پور سلطنت برای اضافه پسر چارمین که ظاهرا بسیار دست بیداد
… مطالعه در آمد پیش مراتب خرد بر بزرگ امکان ندارد دو طرفه اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندا
… از کجا یافتند بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت
… رقعه مهین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه مینمایند و نوکران بیش میطلبند …
ظاهرا قصد قندهار رفته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در … کرده اند
… بهدی از منصب ناصرخان کم کرده ام و آن هندوی شریر از نوکری برطرف ع از ماست که بر ماست
… هدایت باوجود … فتح الله خان را ناخوش کردید و در ایام پادشاهزادگی با امرا چه سلوک
… در حضور و غیبت … تعریف و توصیف میکردند بلکه وصف … برادر نامهربان …
… ملازمت با اختیار کردند جمعی که باشاره برادر نامهربان حرکات نالایم کرده حرفهای بی ادبانه
بزبان آورده … اغماض و تحمل منتبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب صلگی کردند با نقش سرداری بهادری
برلوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای … بزور بازوی این مور ضعیف صورت گرفت
شما مثل فتح الله خانی را رنجیده خاطر کردید … سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما می آمد شکسته دل نمودید
… دیگر صد هزار … دل شکسته … حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای
اصلاح کار مفید … بیت نصیحت گوش کن … ناصح مشفق … پیر … السلام

علی من اتبع الهدی رقعه فرزند سعادت توأم محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم شد که
پلوانی دربر در دیوان می نشینند پسین شریف چهل و شش از عمر باین ریش و فش رقعه مهین پور خلافت منعم خان از
حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این
پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه مرخص میشوم و همه بخدای میسپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند
و خون خلق که بندهای خدایند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه بر پا شدنی ست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق الله که ودیع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه
بهادر رقعه فرزند عالیجاه اسپ هوار که امیر بیه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم یاد از [illegible] پیر
پیران فرزند جوان بخت میسید از کمال تحفظ بخوش خرام موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نامها مطابق
هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله است نامی
تجویز کرده بنویسند رقعه فرزند عالیجاه ذالی انبه مرسله آنفرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای انبه نامها
نموده اند چون آنفرزند جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رسنا بلاس
رقعه فرزند عالیجاه مزه کهچری بریانی شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با بن میر سید منجو [illegible]
بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری تقاضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد [illegible]
والا خوشا روزی که بیایند و بخورند و بخورانند بیت خوش وقتی و خرم روزگاری + که یاری برخورد از وصل یاری
بیت هوس از سرم یکسر مو نرفت + سیاهی ز مو رفت و آن هو نرفت + رقعه فرزند عالیجاه [illegible]
بهادر خوب بر آمد و کار دولتش ترقی روز بروز دارد حالا از ترتیب [illegible] باید بود و صوبه کابل [illegible]
مهم سیفی و تنبیه جاتان بنام فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از راجپوتان [illegible]
کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه و غیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و دوا [illegible]
آن روی نربده دیده راه راست باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه فرزند سعادت توأم عالیجاه [illegible]
اعلی حضرت [illegible] می فرمودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر با مور عقبی تواند پرداخت بساختگی کارهای دنیا چه
که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت بنفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه بر آمده با بشارت توفیق
وضو کرده با وراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان سعادت مند از فیض آثار نواخته بعد بر آمدن چهار گهری روز

در دیوان عام سیفرمودند دران مجلس جمیع منصب‌داران جز وکل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز آن
حقایق این تردداتِ جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده دامن امید
هرکدام بانجاح مرام رساخته دلگرمی دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز
برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می‌بخشیدند درانمقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض
نموده حکم مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور هر مقدمه صدور
فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش میبود من بعد انجیت طعام خاصه که تاکید
از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوش جان
و حجر اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان
[illegible] بسیاری را ازانها در نظر کیمیا اثر روشناس میداشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده
ساعتی بادل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه
بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست در اسد برج آمده می‌نشستند و
اعیان درانجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانید و چهار گهری
در مانده باز بدیوان عام سیفرمودند درین وقت بخشی و دیوان تن و نو سرفرازان منصب طلبداران جاگیر را از نظر انور
گذرانیده و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و
تنخواه جاگیر حکم سیفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند و در انجا
[illegible] قصه‌خوانان فصیح بیان و نقالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند اندرون و
بیرون کوزه رنگ [illegible] طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب
[illegible] بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را باین قسم تقسیم فرموده
[illegible] و فرماندهی سیکردند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی ست نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع
دادن هر آنچه خوب باشد دران فرزند جهد زیبنده بود بی اختیاریم درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم داد
معاف دارند رقعه فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه
سپاهیان بر دوالیشان از یاد در افتاد و زندگی را جواب دادند و مدتی در حضور بی حضور مانده طریق سواری بد
چرا خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جانست + رقعه فرزند سعادت

توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّم حسن بیگ بران کار حکله کور را بنابر رعایت خاطر افضل اجل معزول نشده و علاقه
آنجا و او بلا دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند مصرع اگر تو می نه‌ای داد دزد دادی بس است + محاسبان حقیقی ظلم عمال ما
ما و شما مینویسند جزای اعمال حق دانسته باحوال سکنه آنجا وا رسند و الا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رقعه فرزند
عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاصه آن فرزند کارها بجز درسی سرانجام میدهد غنیمت ست
اضافه منصب و خطاب خانی اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل طلای بیغش ست بیت آنچه جستیم
کم دیدیم و بسیار ست و نیست + نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست + روزی سعد الله خان مرحوم
بعد فراغ از اوراد و وظایف تا دیری دست بدعا بر داشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت
آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلی ست هر که حق تعالی کرامت کرده
باشد اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال از وجه معاش بمقدار احوال فارغ و بی پروا
ضروریات عالم متعلق خلل انداز اعتقاد او نشود مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش + رقعه فرزند عالیجاه برای نصرت
التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون در کار دانستن از ذات
او بر آمده و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم از همان ماهی مراتب که از انجا آورده بگیرد و شکر این
عظمی که بالا فوق مرتبه اوست بجا آرد رقعه فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه
سکره را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران ست از ینجا که
استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدر رقعه
فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلّم از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که بر آن
نخوت و پندار مایه شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود و از دست ... دیوان
اقبال پیوند کشته شد و به جهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم ...
قربانت شوم فی الحقیقه این از نتیجه فیض تربیت آن فرزند هست که نوکر از دل او سرگرم کارهای عمده بادشاهی ...
توجه که تهنیت خالی بر زبان نباید مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت نمودیم و چون
این هند و همان مثل راست آورده که گویا گنجشک مردانه بازی را زده او را منصب پانصدی ذات و دو صد سوار
و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب امتیاز او در
اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن

حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورته از فتح جنگ خان بالی تغیر کردن

و بمرادر دار دیگر دیوانخانه خود دادن شیشه در سر زدن بدست خود شکستن ست قوم بالی در صوبه گجرات از

بتاسو قدواسم و رسم سپاه گری ارند فوجداری های آنصوبه غیر از بنها بدیگران دادن دور از عقل ست سورته

جاییست که مثل حسن علیخان بیرالدردی خان و صف شکنخان و غیره نجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند باز

عمده بندبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آنفرزند بر نقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند و

والا این صوبه گجرات ست خدا نخواسته اگر سر رشته عمل یکث وجا بر هم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید مشتبه

مختار اند بیت من نگویم که این مکن آن کن + مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة

رقعه فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره

نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرین بغارت میبرند و مترددین با امنیت نمیتوانند آمد و رفت

نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد وای بر حال طرق دور دست معلوم نیست که منهیان

اخبار معتبر بآنفرزند نمی رسانند از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان

جدید بتهدید تعین نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ

و بن کرده شاهراه از شناعت حرامیان پاک سازند ننگ بد عملی تا کی گوارا توان کرد بیت من نمیگویم

زیان کن یا بفکر سود باش + ای فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش + والدعا رقعه فرزند ارجمند عالیجاه

ما نجوره سفید سیبی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین

ضمن نظر گذشت برای آنفرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال

الی الله تلافی مافات کوشند رقعه فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف

قدس سره العزیز رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات که کرون برای

مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان راندند بیت شاه ما راده دهد

نهد + رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت

دنیوی و عافیت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت ست نه برای آزو منت گفتند اگر فی الحقیقه از تصمیم

اراده باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصه رعایا بگیرند بلکه به مظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند

و ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در دنیا با تنها و زوایای دیر آن مسکن دارند

چیزی برای کسی مقرر شده باشد ۱۲

بمقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد اظهار ذلت
و نعمت مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنه چکله کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار بان فرزند قلمی شد والدعا رقعه
فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و او تمام نجات بخویشان و اقربای مردار خوار
سپرده مستغیثان بحمایت داروغه مذکور بعدالت آنفرزند بار نمیابند و جمعی مال مردم خوار اوباش رفیق داماد ش
شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانیم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی عادل است
اگر ظالم را کارفرما کنیم [illegible] اینکه از ظالم ماموز ما براید عدل است و بآن سزاواریم که ظالم را زور دادن و بداد داد
نرسیدن در معنی خود مجوز ظلم بودن است بیت گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه
فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه بیچاره تا کی [illegible] محروم خواهد بود و برما و شما حقی دارد و نواسهایش انچه
کردند نتیجه آن دیدند سلف حق هیچ خال نباید بود و یاد داشته باشند روزیکه فیل فتح جنگ [illegible] با آنفرزند حمله
آورد میر [illegible] چه کار رستمانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما نگرفت که حق خانه زادی بجا آوردم مزد
چرا بگیرم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول عواطف سازند
بیت قدیمان خود را بیفزای قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر رقعه فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان [illegible] نیست
که خواهی نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه فرزند عالیجاه روزی [illegible]
خان در حضور بدیر آمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل میدیدم [illegible]
رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا
و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل است عاقل بودن بر عقاید و مستقل ماندن [illegible]
در امور دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیرپائی خاندان [illegible] نمودن بر یتیمان و محتاجان [illegible]
از کامروائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن با [illegible] فقر
ماندن از نیت ازاله در دور دستان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان [illegible]
شده بوسه بر پیشانی خان مذکور دادند و آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت نمودند
خواستیم که تنها متلذذ نباشیم بآن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی چو مسلم ظاهر [illegible] ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میبازد [illegible] صد حیف باد
دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیان هر کار ما را چه شد که خبر نرسانند یار فراموشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند

فراموشی ۱۲ سلطنت ۱۲

سازند و تعجیل کنند + رقعه فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یک ماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر بردند اگرچه شکار
شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید بد فاما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت
خوشنما و خوش آینده ترست خصوصا ادای حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر باز پرس آن از
احادیث معتبره و تواریخ مشتهره وغیره کتب سیر یافته میشود در جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور
یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعتخان و
محمد بیگ چرا نمی پردازید شما را ذوق صید افکنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرمن بیگان را الغرض بتهمات معاش
انجا و معاد کو بیت هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد و کاری که
نمی آید فردا خدا را جواب باید داد ع کریما ببخشای بر حال ما + رقعه فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان مشتاق پدر
پیر ست اما ببین پیر مشتاق پسر جوان ست ع بیا و از دل ما کوههای غم بردار + رقعه فرزند عالیجاه محمد
بود اگر به صد بیت بیاد اصلا مناسبت ندارد و این معنی بجان میماند که دزد را پاسبان کردن با کمال
ذکا و طبع سلیم چنین [illegible] آینده بعمل نیاید + رقعه فرزند عالیجاه قصبه دوحد از مضافات صوبه
گجرات مولد این عاصی پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و میر نجفی را که از مدت
آنجاست استمالت بحال دارند و حرف مریضان غرض فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و شما
آنجاست بجز او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی گر دارد + بمهر کوچک خود لطف دیگر
هست شاهان را + رقعه فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آنفرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم
رفته [illegible] محمد خان دیوان دکن و دیوان بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم
را مقربان [illegible] در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را طلبیده پیش ما بفرستند کالایی بدرد
خاوند و الا بنویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید + رقعه فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعتخان
و محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او بنظر دیده ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند بادنی تقصیر که صدق
بطلان آن العلم عند الله چرا از نان می اندازند بنام هندو از تغیر مسلمان غرض غیر مرضی مینمایند + رقعه
الیجاه هندسو عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علیخان
بیان میشد [illegible] شتخان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کار آگاه امانت دستگاه شجاعت
پناه آنجا بفرستند [illegible] تا بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر

سعدالله خان و عبدالنبی دیوان خان موصوف کرده خود هم مصروف بجان و دل در امور سرکار والا
کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت
انسانی و وصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمدلله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین صفت خود
شما را هم موصوف میدانیم و از شما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خداترس آبادان کار کمیاب است بیت
آنچه می جستیم کم دیدیم و بسیار ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار ست و نیست + خان مذکور
آداب بجا آورد رقعه فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد
غفلت از روز جزا جزاع داد و داد از دست غفلت داد داد + رقعه فرزند عالیجاه ما شما را خوش تحریر و
خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغیر کردن و شیرانداز خان را
فوجداری [illegible] دادن عجب عجب خواتم امور شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع جای آدم آینه
حال باطن است + اینجا بجز از یان سپاهی [illegible] مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال [illegible]
که در ان صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور [illegible]
آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانید برگمارند امان الله بیگ
بهادر بیگ شروان اگر دوری از ان نور الابصار اختیار کنند ظاهر است تحمل این کلفت نتوانند شد دیانت [illegible]
واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی است ضایع کاران مطلب جو موجود و هوشیار کاردانان [illegible]
معقود و حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات [illegible]
میشدند اما در عصر اعلی حضرت بندهای مدار جان سپار و عاملان آبادان کار رد و [illegible]
می بندند با اینهمه ذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر [illegible] داد
داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مرادبخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان فوج
مطلوب بود در حالت تجویز هیچ کس از اهل کار بیکار نمیرسید حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بعلم
راستی کاردانی آراسته باشد میخواستیم و یافته نمیشود از نایابی آدم کار آگاه آه + رقعه فرزند عالیجاه ایشان که بیت
بنجیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند درباره حاجی پور و مین پور
و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دارگیر و جو خطیر میشود و از پیشتر کیچ و قریب لشکر گوالیان راه میزنند و سکنه
شهر و مسافران غریب را [illegible] میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند داو

واو تنها بنجابت بخویشان خائن و مردارخوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمیتوانند سر بفریاد زد حیف
صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طمع ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میرود فوجداری یکی از
گجراتیان مثل صفدرخان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعتخان نیکنام بوده اند و با سکان شهر
ممارست دارند و اشکاف میگوییم که در دار الجزا برعایت غفلت از احوال عمال باخود خواهیم شد واقعه نگار و
هرکاره های معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمره اعمال حکام بخوانند و بروقت تلافی بپردازند فردا چو پرسش کنیم
روز حشر خواهد شد + مسکات کنامان خلق پاره کنند + رقعه فرزند عالیجاه قاضی عبدالله رحمت حق بود
ازو خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او
چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری خطیرتر از قضا
نیست که سند الهی جل شانه بقبول و تصدیق قاضی ابتر قبیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تفحص
حدوث و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه فرزند عالیجاه
مادارو عده عرض کردن شما را بجا شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با صف منصب بیش و جاگیر حاصل
آغشته غرض ست متصدی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر لاور خان که پیش ایشان ست اگر این
جوهر بهمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این نجسته از خود رفته بغرض بوسته
ای انسا است و آن حکم عقاد ارادار حکیمی پرسیدند که دارو مرض غرض چیست گفت بی غرضی که
جوهریست از خلقت جبلی و مصقله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر هیچ کم محتاج و درمانده نماند
و جوهر [illegible] تجلی باشد و زنگ احتیاج پرده صفایش نگردد رقعه فرزند عالیجاه استقبال از
چهار کروهی [illegible] آباد متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بخبری نخواهد
الغافل تکفیه الاشاره تا شما را خبر دور و نزدیک و دو میرسد از احوال بدروز خبر احیر اعلم ندارید فکر مال فی الحال
باید کرد و نوکر خوب بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدلست الدنیا مزرعة الآخرة انتظار
جواب داریم ظالمی از عالی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که در باره ستمگاران جز داد مظلومان
دعای غیری اثر ندارد رقعه فرزند عالیجاه جابا عزیزا چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضا
شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند دلبند نوشتیم که تنها متلذذ نباشیم چندین چیز بهترین اعمال است و داد
مردم رنجیدن بعدم حصول مقصد برنجانیدن مردم خوب مزاج نخواستن با کمال احتیاج صحبت

باابل معاد جست وجو کردن قابلان با استعداد و بار ندادن پیش خود بمردم جهال دادن بار بارباب استحقاق

بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اہل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال عز عقائد بجبر

نبودن از احوال متوکلان بی مکاید غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که

مصالح امور دنیا و عقبی بوند درین عصر ہم مردم خوب بسیار اند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنہا کو ظاہر

بعد چندی بدتر ازین خواہد شد فرد من زوضع زمانه در الم + که مبادا ازین بتر گردد + شما که داعیه جہانبانی دارید

بجوئید و بخواہید بگیرید و نگاہدارید رقعه فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پہلواری که آن عالیجاه برای

سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال ہمه صفات فرسیت دارد بر اسپ نیلوفر و جہا

که بتواتر سوار میشوند ظاہر از سواری آنہا محظوظ شدند و اسپ کی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که

در اہتمام الہیار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی ممسک اشک میریزد که اسپان خوب

میند بخیال ما خواہیم فرستاد رقعه فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بساق گہاته از نوشته وکیل و اہل

جوانیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت امید که صعوبت این

بساق بر ایساق بسر آید و بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از نگارشیات کائنات میگویند اما عمل

والی در انقطاع و ضرر خلق ابتدا تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره سنا کلده و قلعه ستاره با اسم

اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دہون ہون قلعه

باسم نول تاره موسوم میشود تفصیل یورش ما را از کیزان خود بشنوید رقعه فرزند عالیجاه دراحمدآباد میر غرب و وحش

را دیده اند البته باز بروند سلام این شرمنده عقبی و طالب دنیا را ابلاغ نمایند و خیر عواقب این پیر ملامت بجان

از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بیجا صالب و قدر

که مانده نیز لاحاصل میرود و قدم حیات پیش و فکر نجات پس بیت فرد آنچه ما دیدیم بر جود بیج نابینا نگرد

درمیان خانه گم کردیم صاحب خانه را + رقعه فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی ناہمواری میر بیگ که از وقائع

رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائیده بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو

مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب ساختن و از نظر انداختن او سمت خوب داشت که بر حقوق

پدر پیری باز دو قول سعدی شنیده اند فرد منت منه که خدمت سلطان ہمی کنم + منت شناس ازو که بخدمت

بداشتت سر تقدیر ملک شان ایشان ابجو برخرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بخشند خوب است

خوب است ع که مستحق کرامت گناهگار انند رقعه فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس
آفریده یعنی از راه کنایه سخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصهٔ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده
باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست صاحب خرد میباید که دریابد و بآنها پردازد و بکار
خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و
متصدی خوب غنیمت است هر گاه خدا تعالی برتبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل یگانه بسازد
اگرچه بیگانه باشد و از جاهل هیچمرز بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست قرابت دوست افتاده
رقعه فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی
کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این
جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه دل میسوزد حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار
ضائع کاریست رقعه فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت متالم العسلخانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان
موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند آنحضرت فرمودند که چندکس از ناظمان ملک و ال طعمهٔ اجل شده اند
و مردم دیگر با فر شکوه بفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیش این که مبادا انتظام
ابتر شود خاطر مشوش است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بیمن تشخص قدسی
بالفعل تحکمش از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات
و رتق و فتق معاملات سزاوار اند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز
بملازمت بیارند تا بسر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه متمشی گردد چنانچه
بروقت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک
بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت
خان مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه دادند و فرمودند ع
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات
خداوند نعمت یکهزار مهر باهل استحقاق بخش کرد رقعه فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگرچه برای تنبیه آنچه کرد دید کرد بیاد اگر

استعجال نا روا جایز نمیداشتید خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت ست لیکن در آن آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع در عفو لذتیست که در انتقام نیست ٭ رقعه
فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه شما حالت اسپان سواری ما دیده اید جهانگیر بادشاه
بچنین آخته بیگی سیاست شدید نموده و خطاب صف شکنخان باین بیچاره خیلی بیجا شد ع بر عکس نهند نام زنگی
کافور ٭ قول اعلی حضرت ست که آدم بیشعور ضایع کار نباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و سیاق
وقت صفر تجویز موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همچ
مردمان باید ساخت ٭ چه توان کرد مردمان اینند ٭ رقعه فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه لونی برادر خود
مینویسد که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار داخل
جمع نمینمایند فی الحقیقت این راهداری نیست راه زنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج
و چهل یک میگرفتند مضایقه نداشت چون برین تقدیر خیانت این ظاهر میشود اول تحقیقات این
فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیر
گزارست و سوای آن مال خالصه شریفه ست در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص به بانگ بلند
برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات ست خدیو عادل وزیر اعظم جنس ارزان دیندار متدین خلق
مرفه الحال شکرانه این عطیات جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست آنحضرت بعد
استماع این حروف در سواری راندن اندکی مکث فرموده بندهای خاص را از دو طلبیده دست تفاخر
برداشتند و او را بعنایت خلعت نواختند سعدالله خان در آنوقت بسمع والا رسانید که صلاح بقدر خوا
خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد ٭ رقعه فرزند عالیجاه سعیدخان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعدالله خان از حق نگذشته گفت حسب حال سعیدخان که
چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کرد ارشاد شد بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر نمایند تا
کار شما پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ست صاحبان رساله این منت بر ما گذارند که دیگر
خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف
بگذرانند امیرالوزرا عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکند آخر کار منصب در خور عطا
خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید سعیدخان بهادر

بهادر ذو الکفاره انیمه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا دعا گو تقسیم نمود رقعه فرزند عالیجاه
روزی بهار امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب التفات
ایام مابین از سرکار واجب الطلب است به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از رو
سررشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین زر از خزانه تنخواه
نمیشود و ثانی الحال مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان
اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله شرف غسلخانه بمسامع علیا رسید بهان وقت شقه برادر مهربان
نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد باصاف دل مجادله با کوتیش دشمنی ست + هر کس کشد برآینه خنجر بخود
کشد + دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای ملوک ست بهار امل کفایت خانه شما و سعد الله خان
صیانت مال ما نموده اند هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان
ممکن الحصول ست یا نه ملول ساختن بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد ست بدست
آوردن دل این مردم خوب مصالح کاران صاحب شعور واسطه افزایش بال و خوش نامی صاحب معامله اند
آخر روز چند تهان محمودی زر دوزی یکرنگ سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه فرزند
عالیجاه این نقل بانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی
اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان
فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه بیجوهر مرتبه خلافت فائز آید
و وزرا و امرای بی حسن تدبیر راه روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و رود پریشانی رعایا و بی سامانی
برایا و شیفتگی جاه ضلی و ویرانی شود شما حسبة لله با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته
باشید که زر دنی سلطنت نکاهد و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمان روا شود به توفیقات
خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می‌یابد که همین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت
و سامان تحمل و صولت همه دارد لیکن عدو نیکوان و دوست بدان واقع شده ع بابدان نیک بد به نیکان ست +
شجاع غیر از سیمی و شفقی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت با کل و شرب ساخته دائم الخمر ست مگر فلانی یعنی
این عاجز فانی فی بعزم و مآل اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل این امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این
مصراع مولوی برخواندند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست + آنحضرت فرمودند ع با دوست گرا خواهد

۱۵

رقعه فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان روزی که سپاهیان اول
تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند
و هر دم خانه آنجماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این فرقه و
کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز
موقع سپاس و موضع حمد بیقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان است و نه اندیشه سستی دین
و ایمان در زمان مستقبل بنات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارتگری خواهند گرایید حلقه عصر چشم از دادخواهان خواهد پوشید
امیران بمصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید نسوان به دلیری پیش
خواهند آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذوی القدر از بس بطالت و بیقدری قدرا
باصلاح کارها نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران ناکرده کارا
کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند کرد زنان صالحه از شوق
بیمهری شوهران طالع خواهند نالید باران بروقت نخواهد بارید هنگام غلات الغرض شوم طبعی گران فروشان خواهند
فروشانید ممالک از تنظیم کارفرمایان ویران خواهد گردید و فواحش در مساکن خواتین و خواتین علانیه مساکن حا
بود و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه فرزند عالیجاه فاضل خان میر هادی شما در
ذل بدر آمد پیر انداز سر راه کار خوش اعمال بود جمله تحاویل را بسر حساب میداشت و خانه این بی سروسامان
را از بی سامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی در نیز خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد و سید محمد خان و
میر نیاز هم اگرچه نیستند اما متصدی سخت گیرند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قاباخان میخواهم
انشاالله گیریم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان
سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد حق حافظه مریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما از طرز
خویشاوندان سخت میگیرد دیگر برمز و تصریح نصایح میکنم که رکن السعد الله خانی خدمات مالی بپدر ادا
خود نمیداد و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلااند خدای تعالی رفیق بدرا هدایت کند یا گردن شکند
رقعه فرزند عالیجاه انبذائقه پسند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پیر جوان زیاد باد ع پیر چه از دوست
رسید نکوست رقعه فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن و کابل نسبت که

نیست که بنابر بُعدِ مسافت و سرحدِ مملکت تجویزِ ناظمان خواه مخواه منظور شود زیرا که مَن بعد عمل نمایند تا آن وقت
که آنهم قریب ست بوعده و وعید کار منتشی باید کرد و فوجدار پرگنه و وحد که سر زمین ست بنابر عواطف بی
ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر از اعمال ست گفت خدمت ملوک که
نفع و سیر و بر اهل حاجت رسانند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان کرده باشم
فرمودیم که نقصان نیست رقعه فرزند عالیجاه بدایا که امرای والی زند برگشته دادن آن نقصان بیت
المال ست اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رقعه فرزند عالیجاه اسپ
ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب بر آمد سبک سیر نام گذاشتیم که
اسم بامسمی باشد رقعه فرزند عالیجاه موسوی خان را بتجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده یک کار هم
خوب بر آید غنیمت ست صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم + کلیة
هر که خدمتی باید فرمود مخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته مینمایند
و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانی را فاضل خان و فضائل خان
خوب کردند که آثار خیر از ناصیه اینها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان عشق
را مقلب القلوب دوا کند رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان
سرکار آن فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت ازو غیر متوقع رقعه فرزند عالیجاه شما
سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه پادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران
و درین باده جزورسی البته لازم ست رقعه فرزند عالیجاه از وقائع نزدا بتفصیل معروض بارگاه والا گردید
که امان الله بیک داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند بسیاری شیطانی بهتای شقی بی حیا را شکست
داده چیره با توپخانه و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در رفقایش سزاوار
تحسین و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه فرزند
عالیجاه میر جلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی
بود سیدزاده کریم النسب صحیح الحسب ست چرا آورده اند رقعه فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا

جدا شدند استعفای پنهانی بسببی نخواهد بود قدما را باید که حرف برانداختن و از جدیدان توقع کار و اشتن محض معنی
ما آفتاب مشرق بدیوار ایشان درچنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند
مضایقه نداریم **رقعه** فرزند عالیجاه **بیت** همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از ذریلهٔ مسموع
میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد او دفع ظلم از سران نکند مظلمه در
دیوان قضا بنام والی عامل می نویسند بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار افزودن که دیگری در کار او مجال
عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بجزویات ساختنه
او نپرداختن محض بیکاری **رباعی** باید همنشین تو باش بیگانهٔ او + در دام افتی اگر خوری دانهٔ او + تیر از زخ راستی
کمان از کج دید + بنگر که چگونه جست از خانهٔ او + **فرد** بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از
در حق بهر استقبال می آید + **رقعه** فرزند عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همهٔ
و جز و رسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص با خود چه حال نیست راستی را بخلاف و خلاف راست
وانمودن عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال
کس بی کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند **رقعه** فرزند
عالیجاه جسونت کتری را سرکاه اعلی حضرت بخطاب رائی انتیار بخشیده دفتر داری فرموده ارشاد نموده که میا
ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان و اضافه درگاه رجوع شود چهار پنج منصب دار آخر روز که بیاد
صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر بگذرانند با حسب و نسب هر یک بنظر ثالث دریافته بسب
جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغهٔ داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ بموانیه بخشیان بنمایند بعرض قدسی رسانیده
اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان بنماید بسبب تعب ثقیل پریشانی توجه ما از کار ها برخاست لهذا در
نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب بیان و فوجداران داره
عرض مکرر کرده و بخشیان و منصبداران اینها در بندهٔ تدقیق شعور باید که بهتر از همه باشند **رقعه** فرزند
عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی عقد الهامی هدایت کیش بخانی که بر مزار فایض الانوار شاه بنده نواز گیسو
خم خورده رفت و حوصلهٔ خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه
بایستی که هر گاه آن نابکار باین احوال منکر در آن مقام رفته بود کسان خود را تعین نموده میفرمودند که قشقال
کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقع نگاری برین بیاورد و

۱۹

نیاورد و از اینجا گریزدار شد تعین کردیم آن لعین را البته بیارد ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا در چنین مقدمات رد داری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان دیگران چه رسد

فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام آنفسیکه بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دل بود و روشنائی آن در چشم تاریک خود ندیدم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پیدا نی و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه از آن هم نزدیک تر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان رسید لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه چون من مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطراب است و چون سیماب بیقرار نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم یا نه هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد کشتی در آب انداختیم ضیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورت که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها خداست کوته اندیشی نسوانات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع

فرمان بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کامبخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان سعیها نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی بضاعتی تمام رحم دارم اما چه فائده عذاب گناه هرچه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرت است که آمدم تنها و میروم باین قافله اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت هرجا نظر می کنم جز خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبر نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان فرزندان هم لازم است حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام

جوش کاری کردن ۱۲

ادهم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را
بخدا میسپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب ست بهادر شاه درجائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم
الشان نزدیک بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیاة النسا چیزی از به فرزندگار دیده
ملول ست حال سلیمان بیگم داند او دی پوری الیه شاه در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خاطر خواه ان
مردمان حضور هرچند گندم نمای جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و یا باندازه مدارا از
کشید والسلام رقعه بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند
بهادر در فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار
سوار دو اسپه و سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ
و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بر ملک گیری قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر
ابنای ملوک ست توجه بر گمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک از شماست
و ما خود آفتاب لب بامیم رقعه فرزندزاده بهادر فرزندان مزاج دان برای اضافه محله داران و واقعه نگار را
نمی نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا او
واقعه نگار نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد + صد حجاب از دل بسوی دیده شد + رقعه بنام
شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که
هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور خیره سران بر موضع دوهره که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق
دارد تاخته‌اند و بیگم درینباب بآن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم فرستادند این مقدمه
چرا بجناب ما نه نگاشتند و سوال و جوابی که میان هم واقع شد چه معنی مخفی داشتند رقعه فرزندزاده
بهادر چون شما نیز قلعه بیتی شاه راک که پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این بکر رسید و از فرزند عالیجاه بنابر انکه
در سیاق نست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه فرزندزاده بهادر برای دفع امراض
ظاهری و رفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که
دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست و اگرچه وزن کردن
تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام آنجا نیست اما
چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن

وزن کرده بوزن ذات اقدس به مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک
مرتبه هفت بار با جنس جداگانه که در عهد حضور تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات
روحانی و جسمانی خوب و مناسب **بیت** ضعف فقر و عجز با دانسته + در د ما را هم دوا دانسته + الله شافی
الله کافی الله صافی **رقعه** فرزند زاده عزیز سودای غائبانه حیثیت منصب بادشاهی بدون خدمت
بودن در سایه رایات عالیات نمیشود و فرزند عالیجاه هم این قسم نمیکنند بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند این
سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست آن نور الابصار را باین کار چکار **رباعی** دوران بقا چو باد صحرا
بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد + بر گردن او بماند و بر ما بگذشت
آینده چنین عمل نباید + **رقعه** فرزند زاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء کارها باستغنای
قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بد راه زیاده برین نمی توان نوشت که بغیبت و شنعت مکشید
دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان **رقعه** فرزند زاده بهادر من میان خان عالم مریض الظاهر و الباطن
و نصرت جنگ مخالف ست رای دلیپ واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ
کوشید نیابت مالوا دیوان خود مقرر نمایند و برای میر سامانی فدا خان را فرستاده شد **رقعه** فرزند زاده
عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکند و تول کند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند
الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز بروز دار التحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شما هم مدبر درستی کار
کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را به شمشیر گده موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصیه
حرص بیت المال عالمگیریست **بیت** کاسه چشم حریصان پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد **رقعه**
فرزند بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروزیست آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سر بسر ارشاد
جهد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت
صاحب قران عرش آشیان ست هر چه بیان تفضلات تفصیل بهمال بر آن ایجاد و ازدیاد توان نمود
شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک اقلام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد
خواهد ماند **فرد** اگر بسیر چمن میروی قدم بردار + که هیچ رنگ حنا میرود بهار از دست + **رقعه** فرزند زاده بهادر
مجلس همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و بنگاله و بان
و دهم جنگی و جزائر و گهرنال و شترنال و کجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوان های برق و

دیگر لوازم طمطراق آنقدر که باید بلکه شاید ملاحظه شد چنانچه اکثری از آن سرکار والا در آمد شما که مضاعف او
می باید چرا از شما ضایع میکنید ولی تصرف صرف میشاید آنچه در کار بود [illegible] ضرورست دیگر همه
خودسازی ست رقعه فرزندزاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست مارا بها
واکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه اصوب باشد برنگارند رقعه فرزندزاده
بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که با قبال بد اتصال این فریبها دشوارست تا به ابد چه رسد
همگی بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال منوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شده [illegible]
دان خلاف دشمن و دوست به که دل هر دو در تصرف اوست بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم
بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم دیدیم بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش
باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق ما کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در انجا گذاشته
خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه حضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب بطاعت باعث
ست رقعه فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خوب نیست
خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیه الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزاء
حق بالبر والحق همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بر نریزد این سودای خاص از کجا آمد [illegible]
نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بپردازید خود شما را بهتر از دیگران می دانستیم و [illegible] می انگاشتیم
ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه فرزندزاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه شنکر در
بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه
استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده اند مضایقه نداشت و الا از سر چنین خیالهای خام در گذرند
که بر اخلاص و دوستی نمی افزاید بل آشوب پندار و غرور را نشاید رقعه فرزندزاده عظیم اگرچه احداث تاری
محال سرکی بدر [illegible] اندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام منفعت خود [illegible]
قسم صلاح اندیشان خانه مان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مالی دانند و شکر نعمت حق
سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبه زرخیز و زرریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را شعار
دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه بنام امیرالامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار

۲۲

اطوار ما در حفظ ما بر دستعال بوده مشتاق دانند روز تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول حال است شجاع عزیمت

روزی با لشکر ظفر اثر شکست نصیب مصاحب این نیازمندترین حضرت عز اسمه بود مقابله نموده سر

گردانیها بهجار و کنار بتمام ادبار خویش دیده **بیت** از دست و زبان که بر آید + کز عهده شکرش بدر آید +

تفصیل این سخ بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ دی شب نزدیک

آمده منزل کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران

المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا الوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده

باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد بالفعل فرزند بجان پیوند محمد

بهادر را بتعاقب آن حق ناشناس تعیین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آییم **رقعه** بنام عمدة الملک

مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم به صدر الدین محمد خان صفوی مقرر شد

حالا او را باید طلبید برین عطیه الٰهی بخشید تا آمدن او آن مزاج دان را ازین قدر هم خبر باید گرفت که محرران

بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند **رباعی** هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد

آیینهٔ خویش را جلا خواهد داد + هر جا که شکسته بود دستش گیر + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + القدر

بخان جهان بهادر بنویسید که سوداگران اصفهان عریضه استغاثه مینمایند خبر صحیح الظلم ظلمات یوم القیمة

انچه منظور نداشت که یاد موت که قریب تر از شهرگ است چرا گذاشت از سخط الٰهی و غضب بادشاهی

و آنها را رضامند کنید **بیت** حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانهٔ خود دیوان

میشنید که خنده گویی خانه داین خوان من + آن فدوی ز نصرت جنگ رسیده مطلب که نگین ز مرد با وجود

پیشود لیکن بتمام خطاب وفا نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و مقرر کرده عنایت کنیم **فرد** دانی

که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر که امروز روح الله خان آورده بود دیدم

بطور اخلاف نه بشیوه اسلاف بر چنین کس بند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف چاه آمده روزی

با این عاصی فرمودند شما فقرا را امیدیده باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر لحظه هم بدیدن فقرای

صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان حال

بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست نعوذ

بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا توجه الله تعالی العظیم هو المستعان

الکریم هرجا که باشد اختیار دارد و بعد ازین مارا و خود را از ملاقات نیازارد و وظیفه ایکه مقرر شده خواهد رسید
معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از مطالعهٔ روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خود
سنجید حیله سازی کاربردازی نفس اماره بود والا آرزو در کسی نمیتواند بند کرد **بیت** نفس اژدرهاست او کی
مرده است + از غم بی آلتی افسرده است + الحمد بعد که از دو از بکر راضی هستیم سیما بنقصان راضی بودن از نفس
ست آنفندوی با اخلاص از فقرای گرست اختصاص دعای خیریت عافیت رهائی از بند نفس مکنید خود
هم سید صالح و کریم النفس ست اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی
فی زمرة المساکین آمین آمین آمین **رقعه** حسب الالتماس آنفندوی که عتیق اسدخان بحال شده در و شرط
بسیارست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم حدود فو
خود چنان از قطاع الطریق خالی از امن پر سازد که مسافرین مترددین تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت
کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آوردنی باشد سند بدهد والا اخلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هرکرا امیر یا حاکم میکردند عهدنامه چند چیز ازو میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج
خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب اختیار نکند
چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیانا
اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم
مقرر بعدل و داد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در
کتب تواریخ و سیر مرقوم ست ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل التکریم **رقعه** آنفندوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امر
برخصت بیارد تا از داعیه باصوات اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در هرات قریب قندهار
مقیم شده باشارهٔ والی آنجا بطرفی میرود و انتظار قضیهٔ نامرضیه می کشد فرموده آید **نظم** نرفت
دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسهٔ پرخطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند پیشتر یا مرا + بدنش
غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان
تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود
که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فروختن نائرهٔ قتال دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به

هدایت داده اند یکی از انجمله دارالشکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف دیم بود
اما عرض آدمی زنگی گذارد که دمی چند با سایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله
فی الاول والآخر والسلام رقعه فرد فرستاده امجد خان متضمن سبب ابعد الیهای نواسهای امیرالامرا داد
پسر محمد مظفر بخش پیش آنفدوی فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید
نمودن مفسدان دار الخلافت و آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری نبوی که فی الحقیقت دینی
برنگارد فرمان هم میفرستم اگرچه درکار نیست فرد چشمی داری عالمی در نظر ست + دیگر چه علم و کتابت باید
از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه از
وقایع پیش او میرسد عجب که اینمقدمه بعرض ما نرسانیده شاید دماغ یاری نداده باشد اگر در کار بی سیاسی
چرا در مقدمات امور بادشاهی که نمونه معاملات الهی ست در می آید باو بنویسید که این بدعت خانگی که در
راه چیده ست بردارد والا برداشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت
بس کن ز وزیر کار زا این بس ست + بانگ ردکردیم اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب
برای قلیچ خان علحده شد ساده ست اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چین قلیچ خان ست بداروغه
جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان مذکور رساند رقعه خطیکه روح الله خان بآنفدوی
فرستاده بود با طومار بمطالعه در آمد اما صورت تشفی نشد نقشه برطبق نوشته خود بفرستد و استدعای بحالی کمی
عبدالله خان کرد الهی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سر کار ست
عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عنایت
گرانی نکند و کاری که برای راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او آن قلعچه را میگرفت در جلدوی
آن چنین عنایت جا داشت حالا که خود رسیده دلیپ چه رو ماند مگر بخاطر او یا تفضل محض رقعه امیر خان
ارسال دالی مذنب بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضائع برآمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه
درکار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش + آنچه ما در کار داریم اکثری درکار نیست
رقعه آنفدوی را عزا یا آنکه میرخان درگذشت اگرچه مارا هم باید گذشت ع تا نفس باقیست از زندگی
بمور نیست + آنفدوی بدیوان دار السلطنت لاهور که برادر او ست بنویسید که اموال آن مرحوم
تمام که نقیر و قطمیر و هیچی در می بلکه بر کاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خوارج نیز به تقید سرچه تمامتر خبر گیرد

وازشعه و لحقه بامیدویم استفسار کرده هرجا هرچه باید در قید خود آرد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه وقت
بمصالح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق متوطنین پامال کرده باشد در ایام حیات (فقره) از برای پاس
خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز نگیریم **بیت** گفتگو بسیار شد خامش شدم ✤ مسئله بسیار
نفهمیدم زدم ✤ **رقعه** محمد خان را صدی اضافه مرحمت شده آنفدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان
تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان را هرچه کردنی است خواهد کرد
رقعه سرپیچ بمنی بپسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که دو سه تا به قیمت مناسب
بنظر بگذرانند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ بشخصی که از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما
چون طفل است برای دل خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند
وقتی که بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند **رقعه** فدوی درگاه حسن علیخان با فرزند ارجمند
محمد معز الدین بهادر بر [illegible] بیموجبی اجازت برخاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر
ضبط نمود تا دیگر از اعبرت شود **فرد** کند تحمل بسیار مرد ابی قدر ✤ کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود
اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا **رقعه** نشانی که فرزند ارجمند با آن فدوی اخلاص ۲۶
نوشته بودند بمطالعه آمد برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز
باید کرد وجهت تسلی چیزی بایشان نوشت **رقعه** آنفدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان
بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب لوس است دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و زیاده گو
یار دوم اسد خان همراه داده بودیم با خان مذکور هیچ سلوک میکرد که گویا او متعینه اوست با وجود او [illegible]
مدارات او و کم منصبی جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و
تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته بجا
دور دست رود با مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین
مراتب جمع باشد چه مضایقه و الا بودن او در رکاب اولیست **رقعه** فدوی با اخلاص نبانی محمد اخلاص
عنایت الله خان عرض نمود که معین پور خلافت مقرر [illegible] و طلب سپاه بسیار شده جائیکه اینقدر
مناصب نامناسب و مواجب بیمواجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود و اینهمه انعامات و رعایات
بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآنند و فاضل بقران وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا هم یاد ندارند و تفسیر آن نگاهی

ای مقروض چرا نباشد ۱۲ ای بی مثل ۱۲ و اسراف مکن اسراف کردنی ۱۲

کاهی سهو اهم نمیخوانند بیت چشم بازو گوش بازو این ذکا + خیره ام در چشم بندی خدا + دیوان هم محبوس
و کشمیر وطن فکر هم باید کرد و دیوانی بتجویز نمود اسلم خان بد نیست رقعه فدوی با اخلاص نسبت بو الوفا عرض
کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی مندرس
شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان زود حکم رساند که هرچه درکار باشد باظهار داروغه سرانجام نماید ع حیف صد
حیف که دیر خبر دار شدیم + رقعه فقیر شبیه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که ایهم بریا باشد و اکثر اقوال و افعال
او یکی از انهار و فتوح خلاف شرع بود و خلیفه وقت امین بیت المال ست هرچه بکسی دهد بر وی حلال ست و اگر
از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف
خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی پر و بال چه طور حرام توان گفت جنس بپرسید اگر
معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب النفس معقول خود کند و الا بچو بستان را که از خود چیزها شنید و نسبت بفقر
و هند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله له دیسه ست مذ بیان بند غازی در مجلس را نمی داد بین درولایت
خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم
اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه فدوی با اخلاص گله فتح الله خان الحال
نوشته اند تا وقت رخصت خان مذکور میدانستیم که صحبت انفصول با بادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه
بارالطوبا نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند باری بانصدی ذات فتح الله خان و سه صد سوار
با بنان کم باید داد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد و حسب الحکم آن یاده کو
نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده از خود آزرده کند و بالقای منت خدمت فروشی که
وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس ده همین یو ولی نعمت سرگران نماید با فسقی ابن با کسی
و تسلیه بزرگ ضمانی ما بدست آوردی بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوب
ست این ارشاد در حق او بدهد و بپادشاهزاده عرضه داشت کند این قلعه هم انشاء الله عنقریب فتح میشود
اما فکر سنتای شیطان همتا ضرور بخان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سر جنگ بتاکید بنویسید
که پیش از دست بردست جسارتش بند ع مرد اخر بین مبارک بنده ست رقعه از منعم خان
این کار خوب بسرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار ست و بیهوده گفتار تعلیم باید
بکمی مراتب تنبیه نمود اگر چه من خود تربیت طلبم ع پیرم و سرگشته و گم کرده راه + ابو منصر خان در

هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت دمیخار و با ملک بی ملک دیده هر آب
او از بخشی فو میسانیده لطلبند آخر روز یا فردا بعرض رسانند تا بکی منصب پوش آن بهوش افزوده آید فرد باید
نوخت فرق خران از چوب دست + بیرون نهند چون قدم کجروی ز راه + زبردست خان سپاهی ست
و در کار پادشاهی به از پدر در دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما
آنها را اخراج نساخته حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنایع
که مزد و رخوش دل کند کار بیش + رقعه فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد
و استعداد نموده با هم صفا داد دنیا نه شاغی ست که از زد به تراعی رقعه مقرب خان که به تسخیر برناله مامور شده
حسب الحکم در باب دستگیر کردن زمیندار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش در یوقت که
آن سیه بست باده مغرور جریده از راه بری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که برود
باید و آن بیراه را دستگیر از آزار او باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هرچه میکند حق میکند و بجزای کردار رساند
رقعه آنفدوی فردا بباغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد مردم جوکی امروز چه از سائر و چه غیر آن که همراه او
خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سر در سر در خواهند افزود چون از کشتی همه چیز از قوت گشت رقعه
فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را برای استقبال باید رفت و با امرا که باسامی آنها بالمشافهه فرموده
شد نیز حکم رساند رقعه فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما
نیز احوال پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه عرض اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد بهای آنست که بجه
سپاشت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شغاد باد پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را ایطور آدم باید کرد
و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جهنجی که بادشاهزاده
محمد کامبخش بحضور فرستاده بجنس پیش آنفدوی فرستاده شد باید دید که اصلی ها اردیا تهنید دل شکستن آن
فدوی ست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بندند
اگر گرفتن را الهی بجیا و کشایش قلعه از تو تواند شد چه از ین والا سردار خان هم کهنه عمل ست بدنیست باشد
رقعه فدوی درگاه فردا ملازمت شاهزاده شاه عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک هر دو مردم دیگر را با افواج خود
برای استقبال باید رفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری
که یاری برخورد از وصل یاری + رقعه فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی که عین باشد در کارنیست این

این عین علت را از میان باید برداشت هم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد صاحب السطور هم
بو پردازند اند دست تولیت مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم
تا که انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بجائی کی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست ✽ الحمد لله که فتحی
فتح شد ورانای مردود دگر بخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عملان از دست رفت و چندی
دیگر دکان سرد شد لی شان گرم ماند با آنها باید گفت که بجوز بیند دنیا آمیش از انکه شمار ابجور در قلعه فدوی
بارگاه اینقدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه ست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
ندارد چرا بر کلو واشر تو را عمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم
چه کند که اینهم باو بیار خود نیست فرد بخت و دولت بزور بازو نیست ✽ تا نه بخشد خدای بخشنده ✽ اعلیحضرت
را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعه دولتخانه دار الخلافت از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای
آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود و تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز بهمان نظر
میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در تربیت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا باید هر روزه یکبار
خود رفت و کما ینبغی مقید به ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اعز آباد و نوباری و سهرند باری که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد و غیرها بقید انهار و اشجار از
وقت بیرون آمدن این فقیر تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده بر نگار دیل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری
و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کند
تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود و زرها در صورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه
دل نکردیم همچو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب ✽ فآه ثم آه ثم آه ربا عی فسوس
که عمر رفت و هشیاری نیست ✽ دردا که امید خویشتن داری نیست ✽ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ✽ هیهات
که روز رفت و بیداری نیست ✽ قید مدعی که خلاف شرع ست آنهار از دست این پابند رهائی باید داد و
بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دهد و حیف و میل هر کسی نرود الحمد لله که قاضی متدین
ست و صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و اوضوا الحکم القاضی
شجاعت خان ناظم صوبه احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرد اینقدر ها که دیده ر
جز و نیست ✽ کار کلی هنوز در قدر ست ✽ اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و تجیه

۳۰

مفسدان استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت بمرتبه بلندترین مرتقی
خواهد گشت **نظم** نردبان این جهان ما و منیست · عاقبت زین نردبان افتادنیست + هرکه بالاتر رود ابله‌تر است
استخوانش خردتر خواهد شکست **رقعه** شجاعتخان درگذشت انا لله وانا الیه راجعون آدم کاردان بود
و در گجرات عمل درست داشت صوبه‌داری جهت آن ملک تجویز باید کرد دو سه کس تجاهی خود نجیبد
عرض نمود عالیجاه هم غیبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد مفوا
داد بالله التوفیق والیه الرشاد در ینمقدمه بهتر از خیراندیشخان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار
رفته باری او یا دیگری را مقرر نمایند عتیق الله خان هم بد نیست مقدمه ابراهیم خان کشمیریان حفظ الله
خوب نوشته و مال اندیشی را دخل نداده **بیت** حیف برین دانش و این او + کور شده دیده حق بین او
درباب دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد از ینجاست که گفته‌اند قاضی و این تحقیقات
متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار
غالب منظور ندارد از ین قسم مردم پیشتر هم کم بودند و درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی شده
کجا **رقعه** در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود دو هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم
نمود حلم ما کار را برهم میکند حق سبحانه راست نماید خواجگی با بندگی + **رقعه** روح الله خان درخواست
احکام بنام دیوان دکن و قلعه‌داران آنطرف کرده است تا از سررشته کیفیات پرگنات آن ضلع
وجه جاگیر وجه جالا از تغیر مسعود خان بدنیست ضبط شده دریافته بعرض رسانند آنچه خالصه مقرر شده در آمدنی آن
امین و کروری تعین نمایند و آنچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهند و بهنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالحه مورچال آنچه درکار شود
بفرستد باید نوشت و سزاولی تعین نمود که بیلداران با خزانه باو برسانند و قلعه‌داران نویسند بهادر که [illegible] نوشته
حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد بل حرف آخر بهتر این مردازان جماعت نیست که همیشه
بیک طور سلوک داشته باشد آنهمه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد برای او
فهمیده عرض میکرده باشد **فرد** از اختلاط چیان بیگانه کی شود خویش + هر چند جامه تنگ است جزو بدن
نگردد **رقعه** ذوالفقارخان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعین ساخته روح الله خان را در عین کار
متردد نموده اگرچه اینهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور برنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد تا صورت گرفتن
این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است

بیای مجهول ۱۲

ست خوب سه چهار وجوه و بچندین وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که الطرف

ظاهر از مین سنگ لاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از اصطدام ضرب

توپهای زلزل فرشان محصوران ارکان قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده بمقیم

وانچه باید بدستخط خود بفرمد تا کیفیت نویسیم **بیت** بامیدهای چنین شاخ شاخ ٭ بداریم چشم کشایش فراخ استغفر

استغفر الله **رقعه** از افواه فرستادهٔ سوانح نگار لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان با وجود

نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد و شب بنجانه نوازش خان

رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب تماشای رقص گذرانیده باستماع محرر و منع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد

از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار بر خانه زادان ترتیب کرده نامی بندند باید که از دی

بدیوان برنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد **رقعه** بفتح الله خان نویسید

که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را

بخدمت فروشی مبدل نکند و با زرده کردن سرکرده ها را سرگران نماید **رقعه** مستمند خان فردی که متحصن

جاگیر خود بسبب چهاونی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان تنها

آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار

خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته باطراف بفرستد **رقعه** سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده

و از طبابت چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بند بصورت التغییر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت

دار الشفا مقرر نموده باضافه پیوسته قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدا ما

بفحوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم اند و خلل نموده باشند بر چندین نفر غیر

ظالم نباشند بر نفس خود ظالم اند در هر درک مستدعی بودن خود بدعای موت فی الله وا نموده اند حق

فی هذه الموت حیوة این نیازمند درگاه بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت

ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین در دارد و در معنی یلقی قبل لقائه الانبیاء

والاولیاء اجمعین صورتها بجا می آرد اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود

آن معرفت آگاه بتحقیق خود بر نگارد والسلام **رقعه** تیر رسیدن بیا قوت و بعد تحقیق نشانه شدن بد بخت

کوکه محمد کام بخش خود آنقدر معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود

بیدار کردن ۱۲

کردیم و برسران بئس القرین آنچه آوردنی بود آوردیم وَمَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیْنًا فَسَاءَ قَرِیْنًا فصحبت
چو انگشت نباید نقصان + گرم سوز و بدن سرد کند جامه سیاه + بشوق مصاحبت او بادشاه زاده هم طرح داده اند
چند حیله گرد خیمه اش به بیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه خان جهان بهادر باین جستی
اول مثل کهنه عمالان درین امر سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی مافات
نماید نتوانست این همه خرابی بی اخلاصی ست چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عملی دیگر نیست ان
المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیز حتی برای تسلی او باید نوشت و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا
چشم واشود و بهیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قویست اعدی عدوک نفسک من جنبک
کی بطور خود میگذارد که اینکس گوش بحق و حقیقت دارد الهی از بند نفس برهان و ما را در بیعت [illegible]
نظم مهربانی دیدم آن لطف نخست + انگه کردی مگر ما را بازجست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو
رقعه امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله و انا الیه راجعون مطالبه هم دارد
بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقید تمام به ضبط آرند و از مردم او بزور
و درشتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده بگویند بشرط نیکوخدمتی رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری هم در جناب گفته ایم اما بگمان رعایت
قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردیده یقین که بر وجه مرضیه خود براستی و درستی ظاهر
خواهد کرد امان الله خان هم برای این کار بدیست متعین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود
دیگ عنایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه این کار به یوسفخان مقرر شده تجویز آن
مخلص هم خوبست اما سپاهی ست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هرچه منکشف شده
عرض نماید برای دیوانی برهانپور شخصی دیانت دار مطلوبست الاهم فالاهم رقعه مکرم خان در چه کارست
باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین تقبیل بیت حج رب البیت
مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود + اللهم ارزقنا خیرا رقعه فرستاده فرزند زاده بهادر باید گرفت
اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نه فرستاده باشند والسلام رقعه مرشد قلیخان ضابطست
و خالی از تدین هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بکرسد مقدمه
بفضل علیخان گذشت القدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعین باید کرد خان بهادر

بیدار کردن ۱۲   مردم در آمیخته ۱۲ ص

بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصةً طلبی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست
نمی ماند و ریاست بی سیاست نمی آید بعضی جاها احکام موافق آنوقت بغلبهٔ نفس بی اختیار صادر میشود از
علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر نیست شاید که بگیر دانما الاعمال بالنیات حدیث صحیح ست و بسرحد تو اثر رسیده
رقعه خواجه عبد الرحیم رحلت کرد و بنده از متقی بود از جگر داری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولا
در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این بد از طرح ست پرسیدم چیست گفت
رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چهار همین طرح و نام طیار سازند از کمر بر آورده نذر کرد و عرض نمود که تا
آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا
بعنایت اسد خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود در **رقعه** خان جهان بهادر درگذشت
انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست و نفس تا کجا برو غالب درین ایام صوبه داری کن
میخواست و بچه دلگرمی آرزوی آن میکرد آدمی کا بنفس بدتر ازین ست **نظم** کشتن این کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده اش نعره زنان هل من مزید + دوزخ ست
این نفس و دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست + هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش
این خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا +
تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + حق قدم
بر وی نهد از لامکان + آنگه او ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخ ست این نفس ما + طبع کل
دارد همیشه جزوها + این قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او را کشد + قوتی خواهم ز حق دریا
شگاف + تا بسوزن بر کنم این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد
بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام **رقعه** مکتوبیکه نصرت جنگ بآن مزاج دان فرستاده بود بمطالعه
در آمد برای داود خان نوشته ست و در و اظهار خدمتگاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت تا فتح
این قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد
دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد بفرستد و قلعه داران آن طرف
نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت به لشکر خان نصرت جنگ برسانند الحکم
لله الواحد القهار و بفضل الله ما یشاء **رقعه** از عریضهٔ سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بسر

ای مهابت خان ۱۲ — خدا رست که یکتا و بسیار غالب ست و میکند هر چه میخواهد ۱۲

٣٣

الحمد لله علی ذلک هزاری ذات و هزار سوار تابینان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال
کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نمود و او را ازین مژده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر عنایت ضرور باشد
باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم دو زنجیر ازان میان
خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر
خبر بگیرد رقعه سوانح نگار و زبردست خان درباب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را
در اصحاب تدین میکشید از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده
است گوپال سنگه را هم درباب عانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت ع چنار تا بکجا
مفلسی پوشد رقعه هنگامه که باهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردم است ورنه باید داد
بل نیست و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین و خبردار کجا هم میرسد آسیان زلجیان قرار
کرده اصطبل انجوی رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین
بسیف خان درباب تنبیه مفسدان بتاکید بنویسد ساعة هم مرحمت شده محل انتظار نمانده الاهم
۳۴ فالاهم رقعه همین پور خلافت برای اضافه پسر چار صد نوشته اند ظاهراً سواران رفیع القدر زیاده اند
برابر باید کرد و افزونی ذات خرد و بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت خواهد
کرد میان خضوی خان هند و صحبت برآمده است هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی باید
باید نوشت رقعه روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد و این مسرف مال و امثال او بابن روش
جرمانه سهم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور ادای آن نباشد
نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای ما التمسیت این یا می باقی نکند اعلی حضرت طاب
ثراه برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بعرض وصول در می
یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه بمنصب وزارت سرافرازی داشت در غسلخانه نشانده
اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت بد شده
در ایذای او اصرار او کم نسبت آنحضرت به برادر نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفا دهد
داروغه را از خان مذکور دو شاله بدهاند رقعه پیشکار صدر الصدور مستحقین را مکرر بحضور می آرد مگر غرضی
درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه امروز تربیت خان برای ده و سه منگباشی کردن

درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه
عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت درین عرصه نیستند که
چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت شد
جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد و التائید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی
کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی به تقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد
و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه
تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرا که برای احشام قلعجات گفته ست از خارج بسمع رسیده که
از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده شده این جماعت
باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند
قلعچهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نهداشتن عیسوی خان از چه راه ست اگر از اول خبر شود هرگز
تا اینجا نرسد بعد عزل جاگیران برادرزاده برهان الله خان که از بی جاگیری نالش دارد باید داد و ظاهرا
در لشکر ست بخان مذکور حسب الحکم به تهدید باید نوشت که این صورت چرا بمعنی بوقوع آمد و نتیجه و مآل کار
مد نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بران نامردان غالب خواهند آمد
آنوقت شما کجا خواهید بود و قلعچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال هیچ
امکان دارد همیشه غرض خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقت کار خدا ست برهم نمودن و بزندگی و دروزه
حق مردم تعجیل کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآل ست آیین کدام مؤمن نمک حلال ست
بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاندان
بی دینان خواهد یافت و لازم داند که وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِیْن رقعه امین دست بدستی مجوز عنایت الله خان
که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد به قوت مقاومت هم نموده چه کند
ناچار ست اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر نخواه نمیداد نداد آمدن خود میسر بود باز هم از طرف خود تاکید می نمود
رقعه مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور در گذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور بدرد رحلت کرده
دیگر ندارد دیوان بیوتات انجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید که بیت المال
حق عباد ست خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اند جز به مستحقین و ضعفا دیگر از ادران تصفیه حساب

۳۵

سزاوار شدگان ۱۲

رقعه رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر
نمی آمد به محرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل دور کند آن فدوی باو بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر
ست همان قدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مرد را باید که الفت بالباس ساده پرکار داشته باشد
زینت و تکلف خاصهٔ زنانست دیبا بهامی زیبد حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت
بگوش او باید خواند رقعه ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم بآب و تاب نیست
هوشیاری جزوی دارد مدعا آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عهدهٔ خود بتوزک آراسته دارند تا وقت
کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان دولت
خداداد ما معلوم کنند در رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان پست گردند هیهات هیهات دعوی
فقر با این همه مباهات حقا بحساب و ناصواب و رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب
بنا نمودن قلعهٔ دار الخلافت بمهابت خان صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله والمنة رقعه
فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمن درگذشت برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستد که خدمت
کرده باشند رگهنات سعد الله خانی در احیان که رایق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی
فرمود که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد علیل غرض رقعه آنفدوی مدار المهام حسب الحکم
قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشتهٔ نیکنام خان بعرض رسید که شما بر سنه پیشه دیوان قدیم خود را برطرف
فهم و ذکای بسیار دارید مختار ید حالا با فضائل خان میر بادی مزه نماند عنایت الله خان را واسطه المرطان
ایشان کرده نیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری
حیدرآباد مصدر بعضی ادا های نامناسب شده بودند مصلحتاً چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت
آنها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیانی اکبر بادشاه روزی میفرمودند که تودرمل برای
نقد و فیصل امور ملکی و مالی شعور تند دارد اما غرورش خوش نمی آید ابو الفضل با او بد بود شکایت گونه آغاز کرد
جواب یافت که نواخته را نمیتوان برانداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرد خدا است مسلم
بزرگی و الطاف و کرم جرم ببیند و نان برقرار میدارد رقعه خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت باو
فرزندزاده از برهان پور آمده بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسد از نوشتهٔ وکیل معلوم شده با
خبر غیبی ست درین ماده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم نمیباید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه محمد باقر داروغه

معاینه

داروغه کچهری بیوتات در گذشت و شکارخان از زبان مردم عوام ست روزی در سواری شنیدیم که این را نسبت
او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود نکرد جزای اعمال حق ست خود
بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح
بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت
دادن بغربال کشتن ست و دیده و دانسته از عهدهٔ بازپرس آخرت که در شک ست برآمدن مشکل چه
جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد ع داد و داد از دست غفلت داد داد + غلام محی الدین
نامی پیشکر عالیجاه دکانی چیده بدر و تشتی متهم گردیده بر آوردنش ضرورست بیت این نه مردانند اینها
صورتند + بستهٔ نان شده مرد شهوت اند + جهلای مبتذل مزاج محتمل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه
عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبهٔ نقدی و قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سودای اگر آن
نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها وا مر موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها
بی ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار سر و نجات گاهی مامور نشده ایم اگر گاه
اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب تخنیت و تردد ما را خواهند دید و این معنی زبانی هرکارها باللفظ بعرض والا
رسیده بود در یولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم برذو الفقارخان هجوم آورده رسد نمیگذارد
و ع صبرخان [illegible] کورتنگ کمک طلبیست حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که بلکه پسر خود را
زود رساند چون شنیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پیشه میگفتند حالا که
بر او عرصه تنگ ست در رود شتافتن تعطیل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برآمدن دیگر
ست ع دیگر بخودها نازکه ترکی تمام شد + رقعه فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته
خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشتر ست با وجود این همه امانت
منصب داران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشانیم +
بندهٔ بارگاه سلطانیم + عجب عجب از منقولات سعدالله خان ست که الف بصورت قلم و نون بشکل
دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد و نویسد قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از
نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا نیز بچشم خود شمارد و امتیاز

۳۸

که بیاید مراعات آنرا ملحوظ دارند **رقعه** فرزند زاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالم بیجاه

گرفته شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بجه امید در خاطر گذشته اگر شاه عالم ایمائی این مطلب بآن فرزند

کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش عزّ و پندار را شاید کفی

بالله تعالی وکیلا وانا اذ عوان ترحم کلیم و ید خلهم ظلا ظلیلا **رقعه** خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید

ازین الف انسانی و جوهر خدادانی و همه دانی او حظ بر مید شنیم رضی لنفسه این دار مرگ شدا البسیار حقوق

خوانندش پایدار عل انا و حسیتم بیاکو شخصی شکایت گو نبیش ما گفته بود که این مرد کسی بهتر از خود نمیداند جواب دادم

که بهتر از خود کسی را نمی باید

رقعات بنام غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ

رقعه خان فیروز جنگ

یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دلنخواه خود بیائیم اما بچه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا سیادت خان را

بیابه فرستادیم تا بچشم ما به بیند و اظهار ما فی الضمیر کنند از میوه های نورس آنچه اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای

یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تعالی بعد صحت

کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم **فرد** یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه خان فیروز جنگ یکرنگ من تفرقه فوج لاعلاج ست فدوی زاده راز و د بحضور کرامت گنجور

بفرستد که بانعامات و ادرارات امتیاز یافته باز پیش آن دلنخواه خواهد رسید **فرد** دانشور نوید چون واقف

ز اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + **فرد** آنچه دل از فکر آن میسوخت هم بجز بود + آخر از

بی مهری گردون با آنهم ساختیم + **رقعه** خان فیروز جنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست **بیت**

گر در یمنی و با منی پیش منی + ور پیش منی و بی منی در یمنی + از احوال شما روزی اگر اطلاع رسیده باشد تا که

مواصلت صوری دست دهد خانزاد عنایت الله خان را فرستاده ایم جای او خالیست **ع** شاخ گل هر جا که

روید هم گلست

رقعات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

رقعه نصرت جنگ یکرنگ من در اول این ملک در علم و فرمان والی بود و بر همان منقلب از تصرف اینها برآوردند

و ایشان از انهماک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیاوی دیده فرصت از دست

بدادند و تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی

همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند سوا و غیر ما نیز با اینها سلوک

بد نمودند **بیت** دریاب کنون که دولت هست بدست + کاین دولت و ملک میرود دست بدست

٣٩

بدست + رقعه ولایت زرخیز بدستاین کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل درامر ممکن الحصول بی ما

ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین بگر نخوانده ایم یا سلیقه ملک گیری و مقید اسیری نداریم رقعه خان

نصرت جنگ را و دلیپ و غیره متعینان خود را سوای ملتفت خان پیش بادشاهزاده عالیجاه بگذارد که انجام

کار بسیار بست و دست اینها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فبها که بعضی با بار الهی بیجا بیک کمان تیر

می اندازند و نمی فهمند که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند بیت گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات

عمل غافل مشو بیت صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالخیر

رقعه نصرت جنگ بی ریو و رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمد

صورت یافت اما حرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود و داران بر خزانه هند و مستانست مسلخ بهای

کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک فیلهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود می آید

بیجاپور که بی اصلست بتغلب متصرف ست و نبیره سیوا پدر سیوای جهنمی ست ملکش ظاهرا چندان

استحکام ندارد حاصلش بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هونست چرا در تصرف

او باشد حقیقت ملک و تدبیر آن را از فرزند نایب خود که داود خان باشد استفسار باید چرا اغماض و تغافل

رود رقعه خان نصرت جنگ من ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که ارینها تو اضع اینها

از اول آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از رو یا بخشیدن بخل نمی خواهد خلاف

بیان نیست دشوار میدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بنده های خدا چه مصیبت خواهد شد

فرد فکر شنبه تلخ دارد جمعه اطفال را + عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش ست + بهر حال ارباب کار

ذو الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه الحفیظ و الامان باید گفت رقعات

بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم میرزا بخشی اخلاص کیش بیجا بی بمنصب و صد و

پنجاهی سرفراز شد دیوان تسلیمات بکنادر رقعه میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب هزاری

و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایه عزو افتخار اندوخته

حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد فمن عفا و اصلح فاجره علی الله رقعه بنام عاقل خان قلعه دار

صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت ارادهٔ گوشه گزینی و استعفا

منصب نوشته ست هرگاه گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص پرورده لطفهاست باو سپرده باشیم

یعنی قلعه شاه جهان آباد

دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرا
خواهد شد و یکهزار روپیه ماهیه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت رقعه بنام حمید الدین خان
بهادر حمید بداند حرف چند روزست که شاه عالیجاه عرض نموده نشسته کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان
و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذات ست با کسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال
منعم خان برین ظلوم جهول چهون بلری فکر خود کرده باید از حال خود چرا غافل اید و مقدمهٔ موت خود بیانیست که
الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های های افسوس افسوس بیت گهی اندر
و گاهی از دل و گاهی ز پا ماندم + بسرعت میروی ای عمر میترسم که وا مانم + اگر مناسب داند بعالیجاه
بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند هر چه بخاطر رسد بنگارد
یا عرض نماید رقعه بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود که درویشی بناده دل آمده
چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده میباید مردم فقیر فقیر
میگویند نمی دانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آیینه و هست این صورت پرستان نفس
پرور از تقلید اند میگویند بلی + اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه بدایت کیش و
اخلاص اندیش از اسلام آوردن جیلی بر خود می نازند بحسابست حال اولین در حضور چنین نارسائی مزاج و
در انجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه بخشی خیز و با زمانه بساز + ورنه خود را فشانه اختیست
زیرکان زمانه میگویند + زیرکی بازمانه ساختنست + خدا گوش شنوا و چشم بینا داد و السلام علی من اتبع
الهدی و سلوکیکه این کور نمکان بپادشاهزاده کردند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده را درمان نیست و ما بر طبق
عن النفس این نمکحرامان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم بود که این بیدینان آنقدر جرات
بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادتمند نمو
خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام [illegible]
نهد که حسن بیگ پسران کار حکله کور ابرعایت خویشی افضل اجل تغیر نشد سکنه انجا فریاد میکنند و
سر بزمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد روز دادی هست + آخر الدواء الکی و این حکله از جاگیر
ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان را میان صاحب جاگیر
رعایا و عامل این گفته اند دیوانی کردن آسان امین بودن مشکل در بعضی محالات حصه سپاه شمار ور

زود ظالمانفت آدم خدا ترس و آباد انگار چیده و فهمیده بمیزان فکر سنجیده زود تعین نمایند که از زور جزا بری
الذمه باشم و شما شوید هم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران ابنای جنس امین و فوجدار باشند رقعه به عبدالله
زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضی که با شاهزاده کامبخش مرحمت میشود بخط خود بنویسد رباعی آتش
بدو دست خویش در خرمن خویش * من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش * کس دشمن من نیست منم دشمن خو
ای وای من و دست من و دامن خویش رقعه میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده
همت خانست که بخشی با بود سیدزاده کریم النسب و صحیح الحسب چرا بر آوردند از وکیل نپرسند رقعه نوشته
مستعد خان وحی نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد و وقت ازین چیزها میرود بهر حال چون او خود بخود
بیزار است و مستعفی شده بنویسد که بنوالی اکبرآباد آمده خبردار باشد رقعه اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند که بادشاهزاده
بحمایت راناهای حربی کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یک دو بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفته اما
زمیندار مرد ودار خبرداری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه بر آید و ایشان از ابرو تاخیر در فتح قلعه بهمین جهت
حسب الحکم در باب محافظت بادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه به آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حواله
یارعلی بیگ نمود که بڈاک بی فرستد نشود که مثل بادشاهزاده مرحوم و مغفور به مخالفت پیوندد و کار بادشاهی
برهم شود فرد حقوق خدمت صد ساله لعب اطفال ست * بکشوری که در و کودکان خداوند اند * شریف
مکه معظمه هندوستان دولت بسیار شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که
میفرستیم برای مستحقین ست بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متلف حق
بران نرسد سوداگران عمده و مالداران و تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری
معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی
نخواهی منحصر در اظهار شهرت بندر سرکار والا نیست مطلب خوشنودی ارواح مطهره حضرات جناب
جل و علا [illegible] صلی الله علیه و آله و اصحابه و در صورتیکه اینهم متعذر باشد خیر المستحقان این
ملک نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه ظاهرست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات
بنام اسد خان رقعه همین پور خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرضه داشت کند که تجویز خدمت فوجداری
جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم
چیست برنگارند از خارج بعرض رسید که وکیل منصبدار که در صوبه کشمیر جاگیردار د بنا بر قضیه محصول جاگیره

ازعامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی از مدتی رجوع داو برعایت وطن داری حق آن منصبدار از ان کشمیری بی پیر
نمیدانند درین صورت جهلا اگر عذر جهالت بی علمی کنند شاید که الکریم اذا الکریم یکرم کند اما عالمان را چه عذرست مکرر
باواز بلند گفته ایم و باز میگوییم که ما را در احقاق حق و رفع تعدی متعدی ارد دیدگی هیچ یکی از فرزندان نسبت
تا بدیگری چه رسد سرپیچ مرصع بهر امیر که مرحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند و از خود
نسازد رقعه بفرزند عزیز بهادر با بنویسد که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد
وهمراه بغار گور خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای [illegible]
عاقل آنست که وقت حال را که بین الماضی و الاستقبال ست غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند خود را
بعمل آرد و حال را رفته و آینده را آشنده پندارد زیرا که حال را روی در رفتن ست و آینده را روی در آمدن فرد
سعدیا همه روز پند مردم میگوید و خود نمیکند گوش + رقعه فدوی با اخلاص که بدیره او فرستادیم و حیثیت
پدر و پسر اعتبار او افزودیم ظاهرا نخوت و پندار افزود و قدر خود را گم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم عذر
و استغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذر بخواهد و خود را از زمره نیش دستان پدرش انگارد
و ذوالقعده کانه هیچ فراموش نسازد نظم هیچ دانی که شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان
تواند ساخت + آنکه با دوستان تواند زیست + رقعه بفرزند عالیجاه عرضه داشت ایشان استشفاع تقصیر
اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله درویش نوشته باشد بنویسد که عبدالقادر بیدل در [illegible] آورده
مصراع دلچسپ گفته فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام [illegible]

ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیرخان بامیرخان مخاطب شده [illegible] خواصان
آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت و لطیفهای حسب حال و موقع بعرض میرسانید صادر شد بمحمد اعظم شاه
باید نوشت که ما فرزند حسن دیانت و جوهر شعور ایشان هم زاده بابو آنکه بیچاره تا چند بحال تباه دردمند خواهد بود
و شما حقی داز دو اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق ست نمیدانند که فضل سرشار حضرت الهی بچه کار آمد [illegible]
عفو جرائم بشما بی عاصیان بدکردار میفرمایید برای خدا و خاطر ما کینه دیرینه و غبار کلفت از سینه بردارند و آن
که غیر از شما دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند [illegible] آنچه کردند در سزای آن روز بد دیدند دنیا گذشتنی و گذا
ستنی ست ابتدا با همه کس ساختنی ست نا کرده گناه در جهان کیست بگو + کلمه غریب از زبان میان عبداللطیف [illegible]
ستره القریب یاد داریم که خدا نا ترس را در مزاج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان ست موثر [illegible]

حقیقی زبان این عاصی پر معاصی اثری بخشاد وزیاده برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه حسب الحکم
آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه برای سلام جمدة الملک مدار المهام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد
سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است و اگر بر فیل باشند از
راه برود و اگر متکلم شوند جواب بدهد الا او کانهو و دیگر نجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را
پان دهند و دیگر انزا علیک **نقل شقه** شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در کند
بو کیل باید نوشت که بعرض رساند احوال مستعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان
عمل هر یک میداند از حضور پر نور هرگاه لایق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم و
عنایت الله خان راضی شود اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست هر گناه از
جمع می افتد رعایا و دیوان میگردند و سپاه و باین درجه بگوش میخورد که اگر بجایی یکروپیه لک روپیه بیاره
نفطو نیست تغیر تغیر در کار تا خوف الهی و اهمه بازپرس بادشاهی شرط است دیوان را نباید که خویش
و اقربا را کار فرماید میر مرتضی در لونی باشد و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظالم اخذ وجه عمال نگرفته ایم

تمت

الحمد لله والمنه که این کتاب مستطاب در سلاست عبارت بی نظیر مسمی به
رقعات عالمگیر در مطبع مصطفائی واقع شهر کانپور محله
ٹیکاپور بتاریخ بست وهفتم شهر ذی حجه سنه ۱۲۶۷ هجری
باهتمام بندهٔ امیدوار مغفرت ایزد منان
محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان
مرحوم مطبوع
گردید

ف
٨٩١٥٥٥٤

CALL No. { ع ۱۱ ر   ACC. No. ۴۹۴۳

AUTHOR عالمگیر، اورنگ زیب

TITLE رقعات عالمگیری

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.